

دوشنبه ۲۰/۱۰/۱۴۰۰

جلسه ۷۴۹

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة و فی کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضک طوعا وتمتّعه فیها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقى الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

السلام عليك ايّها الصديقة الشهيدة فاطمة الزهرا و لعنة الله علی أعدائها و قاتليها و غاصبي حقها و من أحب غاصبي حقها.

[خلاصه درس:]

قيام اماره مقام قطع طريقي محض

۱-تقريب مرحوم اقا ضيا در قيام اماره مقام قطع طريقي محض.

۲- اشكال اقای صدر بر اقا ضيا و جواب از ایراد اقای صدر.

۳- اشکال مرحوم حاج شیخ بر مرحوم اخوند در اینکه قیام اماره مستلزم جمع بین لحاظ الی و استقلالی است .

۴- رد فرمایش ایشان .

۵- تقریب مرحوم حاج شیخ در اشکال قیام اماره مقام قطع موضوعی و طریقی به اینکه مستلزم جمع بین مراد مطابقی و کنایی در خطاب واحد است.]

دیروز یک فرمایشی از مرحوم آقاضیاء در اینکه چطور اماره قائم مقام قطع طریقی محض می شود بر مبنای قبح عقاب بلا بیان نقل کردیم و بعد اشکال کردیم اما فرمایش ایشان خوب تقریب نشد. سر آن این است که ما در نقل فرمایش ایشان به نقل بحوث بسنده کرده بودیم اما بعد که به کلام ایشان مراجعه کردم، دیدم کلام آقاضیاء ره خیلی ادق و امتن از آن چیزی هست که ما دیروز نقل کردیم.

برای اینکه فرمایش آقاضیاء روشن شود سه مقدمه بیان می کنیم. مقدمه اولی: حکم واقعی یعنی خطباتی که ناشی از مصلحت واقع و ابراز اراده مولی باشد. حکم یک روح دارد و یک ظاهر و انشاء. روح حکم همان اراده مولی ست، اراده مولی تعلق گرفته که من این کار را انجام دهم و از من مولی این کار را خواسته. این اراده ابراز می شود مثلاً می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاة». بنابر این حقیقت حکم اراده مولی ست. خطابات اولیه یعنی خطباتی که دال بر احکامی ست که ناشی از مصلحت و اراده مولی ست.

مقدمه ثانیه: احکام ظاهری نیز ابراز اراده مولی و ناشی از اراده مولی ست. هیچ فرقی از این جهت با حکم واقعی نمی کند، فقط فرق آن دو در این است که حکم واقعی با دایره اراده مولی مساوی ست. هر جا مولی اراده دارد، این خطاب و انشاء و جعل نیز هست و هر جا اراده ندارد آن هم نیست، اما احکام ظاهریه از واقع اوسع است یعنی یک جاهایی مولی اراده دارد و این خطابات هستند ولی یک جاهایی مولی اراده ندارد ولیکن باز این خطابات هستند.

طبق این مقدمه ثانیه، آنجایی که مولی اراده دارد، اصلاً غلط است شما اسم آنها را حکم ظاهری بگذارید بلکه آنها نیز حکم واقعی هستند. آفاضیاء ره می فرماید «حکم واقعی یعنی ابراز آن اراده»
خب اینها نیز ابراز اراده هستند. مگر ابراز اراده علامت خاصی دارد!

مقدمه ثالثه: معنی قبح عقاب بلا بیان این است که هر جا اراده مولی باشد و حکم باشد تا بیان نشود عقاب قبیح است. در فرض وجود حکم باید بیان شود لذا در فرضی که حکم نیست بیان معنی ندارد. خب اگر اینجا حکم باشد، بیان نیز شده است زیرا ما گفتیم احکام واقعی با احکام ظاهری فرقی ندارد و هر دو ابراز می باشند مثل اینکه یک کسی عبا را فقط در مجالس و محافل می پوشد اما یک وقت همین آقا عبا را هم در مجالس و محافل و هم در منزل می پوشد. اینجا این همان عبا است. خب در اینجا اگر شارع عقاب کند دیگر عقاب بلا بیان نیست چرا که این حکم ظاهری بیان است. هر چیزی که ابراز اراده مولی باشد ... خدا رحمتش کند ایشان فرموده: فرقی نمی کند بفرماید «خبر ثقه علم است»، «منجز است» «بر طبق اماره عمل کن» بلکه فرقی نمی کند که جعل وجوب احتیاط نماید. اگر جایی شارع احتیاط جعل کرده، جعل احتیاط نیز ابراز اراده مولی است. اگر مولی بخواهد یک جایی عقاب کند، باید اراده و حکمش را برساند. اصلاً در کلام ایشان شبهه مصداقیه نیست. شما می فرمایید: «قبح عقاب بلا بیان» خب طبق مقدمه سوم شد عقاب مع الی بیان است و دیگر فرقی نمی کند که علم اعتبار نماید، احتیاط جعل کند یا چیزی دیگری.

سوال، جواب: این هیچ ربطی به شبهه ابن قبه ندارد زیرا شبهه ابن قبه این است که در صورتی که امکان تحصیل علم هست، اماره حجت است. الآن اماره آمده که نماز اول وقت از ساعت چهار بعد از ظهر شروع می شود.

پس این فرمایش آفاضیاء ره ست و طبق این بیان، عقاب می شود عقاب مع الی بیان زیرا بیان یعنی ابراز اراده مولی و ایصال آن به عبد. من چه بگویم: «نماز جمعه را حرام کردم» و چه بگویم «اگر احتمال حرمت دادی احتیاط کن» می شود ابراز اراده من مولی و بیان می باشد.

اصلا من خیال می کنم حرف آقاضیاء ره این است که اینکه شما در صورت مصادفت با واقع اسم این را حکم ظاهری می گذارید و اسم آن را حکم واقعی می گذارید غلط است زیرا حقیقت حکم اراده است و مابقی امور ابراز می باشند. خب این نیز ابراز است. بله این خطابات ظاهریه اوسع از واقع هستند.

آقای صدر اشکال کرده و فرموده: این کلام درست نیست زیرا این حکم ظاهری که جعل کرده جامع بین ما یتنجز و ما لا یتنجز است زیرا اگر اراده باشد این منجز می باشد و اگر اراده نباشد این منجز نیست. جامع بین ما یتنجز و ما لا یتنجز، لا یتنجز.

جناب آقای صدر این چه ربطی به کلام آقاضیاء ره دارد. آقاضیاء ره می فرماید: اراده، حقیقت حکم و روح حکم است. همان طور که خطابات اولیه ابراز این اراده هست، این خطابات نیز ابراز هستند. الآن اگر فی علم الله تکلیفی باشد آیا بیان کرده؟ قطعاً بیان کرده.

مقصود از اینکه عقاب قبیح است این می باشد که اگر فی علم الله تکلیفی باشد و من بیان نکرده باشم، عقاب قبیح است. معنای قبح عقاب بلا بیان این می باشد، نه اینکه علیّی تقدیر باید بیان کرده باشم چه حکم باشد و چه حکم نباشد. (خوب دقت کنید) معنای قبح عقاب بلا بیان این نیست که عقاب در صورتی صحیح است که علیّی تقدیر من بیان کرده باشم بلکه معنای آن این است که اگر حکمی باشد، بیان کرده باشم.

من خیال می کنم شاید آقاضیاء ره بیان را به همان معنی مصحح عقوبت گرفته باشد، نه علم به واقع. اینکه فرموده: «اگر به هر نحوی ابراز کند ولو به وجوب احتیاط، عقاب صحیح است» قبح عقاب بلا بیان را خوب معنی کرده. طبق مقدمه ثالثه معنای قبح عقاب بیان این است که اگر واقعی باشد، در صورتی که بیان نکرده باشد عقاب قبیح است اما اگر بیان کرده باشد عقاب صحیح است. جناب آقای صدر کجای این می شود جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز! خب این منجز است و قبح عقاب بلا بیان نیست.

جناب آقای صدر آقاضیاء ره نمی خواهد از طریق علم جلو برود و بگوید «من علم به حکم ظاهری دارم» تا شما بگویید «علم به حکم ظاهری در آن فرضی که واقع باشد منجز است و در فرضی که واقع نباشد منجز نیست». من خیال می کنم آقای صدر من حیث لا یشعر همان کلام آقاضیاء ره را قبول کرده و در جواب این شبهه جواب داده اما بعد به آقاضیاء اشکال کرده.

در واقع کلام آقاضیاء ره همان چیزی ست که ما دیروز عرض کردیم. آن این است که بیان یعنی مصحح عقاب. غیر از این مطلبی که ما دیروز عرض کردیم و کلام آقاضیاء ره را بر آن تطبیق کردیم هیچ کس نمی تواند جواب دهد. فقط و فقط جواب منحصر در این جوابی ست که ما عرض کردیم.

بعد مرحوم آخوند فرمود: اگر مولی بخواهد در یک جعل و در یک تنزیل هم اماره را جای قطع طریقی محض بنشاند و هم اماره را جای قطع موضوعی بنشاند جمع بین لحاظ و استقلالی می شود.

مرحوم حاج شیخ در نهایة الداریة به ایشان اشکال کرده که جمع بین لحاظ آلی و لحاظ استقلالی وهم محض است. بر یک تقدیر قطع فقط لحاظ آلی دارد و بر یک تقدیر قطع فقط لحاظ استقلالی دارد. (خوب دقت کنید) ما یک قطع به حمل شایع داریم و آن، قطعی است که قاطع دارد مثلاً قطع به خمیرت این شیء دارد. وقتی قاطع قطع به خمیرت این شیء دارد ... اصلاً قطع به چه معناست؟ قطع یعنی حضور صورة الشیء عند العقل. خب این که همان مقطوع و واقع است. مگر قطع یک چیزی غیر آن است. ما یک مقطوع بالذات داریم و یک مقطوع بالعرض. حضور مقطوع بالعرض در ذهن همان قطع است. خب اینکه چیزی غیر از مقطوع و واقع نیست. شما می گوید: «قطع یک وقت لحاظ می شود آلیاً، یا قطع مرأة می شود برای دیدن مقطوع» خب مگر قطع چیزی غیر از همان حضور صورة الشیء عند العقل است! مگر چیزی غیر از مقطوع بالذات است تا شما بگویید «این مثل آینه هست. یک وقت نظر به آینه نظر آلی ست و یک وقت نظر به آینه نظر استقلالی ست». آینه یک حقیقت و یک شیئی ست، تارة ما به ینظر است و اخری ما فیه

ینظر است، تارة آلیاً لحاظ می شود و اخری استقلالاً لحاظ می شود. اما مگر قطع قاطع، قطع به حمل شایع چیزی غیر از مقطوع است؟! شما غیر از مقطوع یک چیزی به اسم قطع ندارید که بگویید «آنها یک بار لحاظ می کنید آلیاً و اخری استقلالاً». حتی این حرف غلط است که قطع آلتی است که به وسیله آن واقع و مقطوع را لحاظ می کنیم چرا که چیزی نیست. این در قطع به حمل شایع و قطعی که قاطع دارد.

اما مفهوم قطع، در این فقط نظر استقلالاً است و نظر آلی معنی ندارد. من از این قطع چه چیزی را می خواهم ببینم!

اگر بگویید: قطع مثل ابتداء است، در ابتداء چطور تارة معنون و مصادیق دیده می شود و اخری خود عنوان ابتداء که در معنای اسم و معنای حرفی تصویر کردید، خب اینجا هم همان طور است. ایشان می فرماید: قطع، عنوان شیء نیست. الآن بر این ضبط یکی خود عنوان ضبط حمل می شود، یکی عنوان شیء، یکی عنوان جوهر، یکی عنوان مقابل من بودن و ... اما یکی از عناوین شیء قطع نیست. اگر من قطع پیدا کردم که این خمر است، به خمر نمی توانم بگوییم «قطع» بلکه به خمر می توانم بگوییم «مقطوع». آن جاهایی در عناوین لحاظ آلی و استقلالاً ممکن است که آن عنوان شیء باشد اما قطع عنوان شیء نیست لذا جناب آخوند ره اینکه لحاظ آلی و لحاظ استقلالاً با هم جمع می شوند غلط است زیرا اگر خود قاطع را می گوئید، در آنجا چیزی غیر از مقطوع وجود ندارد اما اگر جاعل و حاکم را می گوئید که قطع را تصور می کند، آن چیزی غیر از بالاصالة و بالاستقلال حقیقت دیگری ندارد لذا جمع بین لحاظ آلی و لحاظ استقلالاً وهم محض است. به بیان دیگر اصلاً دو تا لحاظ فرض ندارد تا بعد بگوییم که ممکن است یا ممکن نیست.

بعد حاج شیخ فرموده: بلکه امکان دارد این گونه اشکال کنیم که بعد از آنکه لحاظ آلی و لحاظ استقلالاً غلط بود، یک وقت ممکن است «الامارة قطع» نظر دارد که اماره را تنزیل کند به منزله قطع بالاصالة و بالمطابقة، ولی این قطع یک مدلول کنایی هم دارد مثل «کثیر الرماد»، کثیر الرماد یک مدلول مطابقی دارد و یک مدلول کنایی. مدلول مطابقی این است که خاکستر خانه اش زیاد

است. مدلول کنایی این است که از اینکه خاکستر خانه زیاد می باشد معلوم میشود که پخت و پز زیاد می کند و از اینکه پخت و پز زیاد است معلوم می شود که مهمان زیاد دارد.

پس یک وقت از «الامارة قطع» مدلول مطابقی مقصود است و یک وقت مدلول کنایی مقصود است زیرا قطع یک لازمه ای دارد و بدون مقطوع نمی شود، اماره یک لازمه ای دارد و بدون مؤدی نمی شود لذا می شود قیام اماره مقام قطع موضوعی و مقام قطع طریقی جمع بین مدلول مطابقی و مدلول کنایی ست و این دو با هم جمع نمی شوند. این فرمایش مرحوم حاج شیخ بود.

عرض ما این است که جناب حاج شیخ ره اشکالی که به آخوند ره کردید وارد نیست و حق با ایشان می باشد زیرا اولاً ما یک علم تصویری داریم و یک علم تصدیقی داریم. علم تصویری همان حضور صورة الشیء عند العقل است و چیزی به اسم قطع غیر همان لحاظ شیء وجود ندارد ولی در علم تصدیقی، اذعان و تصدیق است. مثلاً شما میگویید: «یقین دارم این خمر است»، این غیر از این است که صورت خمر در ذهن شماست زیرا وقتی خمر را تصور می کنید اما شک دارید که در خارج خمر هست یا نه، این صورت در ذهن شما هست. بحث ما هم در علم تصدیقی است. اینکه اماره قائم مقام قطع می شود یا نمی شود در علم تصدیقی است یعنی اگر من قطع داشتم که این خمر است فلان حکم را دارد، حال اگر بینه قائم شد که این خمر است آیا این بینه به جای قطع می نشیند یا خیر؟ پس اینکه شما فرمودید: «قطع چیزی غیر از همان واقع نیست، چیزی غیر از لحاظ شیء نیست. آله غلط است و مرأه غلط است زیرا حقیقتی غیر از آن است» اگر درست باشد - که درست نیست - در علم تصویری ست و در علم تصدیقی این حرف ها نیست.

سوال، جواب: آن هم همین طور است. آن هم من قطع دارم که این خمر است. این قطع تصدیقی بما انه صفة ... و ربطی به صورت آن شیء در ذهن ندارد معقول نیست.

سوال، جواب: اشکال حاج شیخ ره را من قبول نکردم ... چرا خلط می کنید، یک اشکال این است که قطع آیا یک صفتی غیر از کاشفیت دارد یا نه، این یک بحث است ... اصلاً قطع موضوعی هم یک حقیقتی غیر از صورت شیء دارد چرا که او اذعان و تصدیق است.

مضافا به اینکه علم تصویری که ایشان فرموده درست نیست اما ما فعلا وارد آن نمی شویم.

جناب حاج شیخ ره اما اصل حل مطلب. اینکه اماره جای قطع موضوعی و طریقی بنشیند جمع بین لحاظ آلی و لحاظ استقلال در قطع قاطع نیست. این قطعی ست که مولی آن را لحاظ می کند. خب چطور جمع بین لحاظ آلی و استقلال است؟ جناب حاج شیخ ره درست است که قطع عنوان مقطوع و شیء نیست اما کسانی که وضع عام موضوع له خاص را خوب هضم کرده باشند - شاید به پنج نفر هم نرسد. هم آنهایی که می گویند «عنوان ابتدا مصادیق را نشان می دهد» مثل آقای خوئی ره و آخوند ره، یک الفاظی بیش نگفته اند و هم آنهایی که اشکال کرده اند که کلی فرد را نشان نمی دهد، مثل آقاضیاء ره یا صاحب تهذیب الاصول. اگر تمام کلمات ایشان را نگاه کنید متوجه می شود که آنان به واقع نرسیده اند - ... ما در آن بحث یک بیانی کردیم که آن بیان در اینجا به درد می خورد. می گوئیم: جناب حاج شیخ ره این قطع به ما اینکه مقطوع دارد - قطع از صفات ذات اضافه است و بدون مقطوع نمی شود - یک وقت من قطع را لحاظ می کنم ولی مقطوع را تنزیل می کنم مثل آنجا که ابتدا را لحاظ می کنم و لفظ «من» را برای افراد آن وضع می کنم. این حرفی که «حاکم باید موضوع حکم را تصور کند و لحاظ نماید» حرف غلطی ست. حاکم باید موضوع حکم را مهار کند، تهدید کند به نحوی که اگر از او سوال کنید «برای چه چیزی وضع کردی؟» بتواند جواب دهد. در وضع عام، موضوع له خاص وقتی عنوان ابتدا را لحاظ می کند لفظ را برای مصادیق وضع می کند. اگر بگوئید «مصادیق را لحاظ نکردی» جواب می دهد «لحاظ چیست!». اگر بگوئیم «من بر این چیزی که پشت دیوار است نماز جعل کردم» سوال می کنید «زن است؟» می گوئیم «نمی دانم». سوال: «مرد است؟». می گوئیم: «نمی دانم». سوال: «پسر است؟» می گوئیم: «نمی دانم». سوال: «جوان است» می گوئیم: «نمی دانم» سوال می کنید: «پس چطور جعل کردید». می گوئیم: «با همین که گفتم پشت دیوار است». مولی باید بداند برای چه چیزی جعل می کند. خب مولی می گوید «من ابتدا را برای مصادیقش وضع کردم. هر چیزی که مصداق آن است». اصلا امکان دارد خود مولی متوجه نشود مثلا یک کسی می گوید «اشرع».

مخاطب می گوید «عربی متوجه نمی شوم» می گوید: «اشکال ندارد من این لفظ را برای همین معنایی که در ذهن توست جعل کردم» این اشکال دارد؟! اگر بگویید «این لحاظ اجمالی ست» می گوییم: خب آن هم لحاظ اجمالی ست، اینکه نشان نمی دهد یعنی چه، از این خراب تر هم مگر می شود! اگر بگوییم «من این لفظ را وضع کردم برای تمام مصادیق این لفظی که اسپانیایی ست و اصلا من نمی دانم معنایش چیست» این اشکال ندارد زیرا مهار شده.

در قطع نیز این گونه است. این قطع را یک وقت مولی لحاظ می کند، اماره را لحاظ می کند و میگوید «این اماره بدون مؤدی نمی شود، این ظن بدون مضمون نمی شود، این قطع بدون مقطوع نمی شود. من مضمون این را، مؤدای این را تنزیل کردم به منزله مقطوع» و یک وقت می گوید «خود این اماره را تنزیل کردم به منزله قطع». این حرف آخوند ره است. جناب حاج شیخ ره کجای این حرف اشکال دارد؟! جمع بین لحاظ آلی و لحاظ استقلاللی یعنی همین. لحاظ آلی یعنی من قطع را لحاظ کردم ولی از آن مقطوع را دیدم ...

سوال، جواب: بله، مقطوع بالعرض. مقصود ما مقطوع بالعرض است زیرا مقطوع بالذات که اصلا حکم ندارد.

اگر شما بگویید: امکان دارد مقطوع بالعرض نباشد. می گوییم: اشکال ندارد، مقطوع بالعرض به نظر قاطع. هر قطعی قطعاً یک مقطوع بالعرض دارد حالا یا خیالی و وهمی و یا واقعی. جناب حاج شیخ ره این می شود جمع بین لحاظ آلی و لحاظ استقلاللی. اتفاقاً این شد مثل مرأة زیرا عرض کردم قطع غیر از مقطوع بالعرض است. من خیال می کنم این فرمایش حاج شیخ ره بر آخوند ره وارد نیست.

از این بیان آن اشکالی که آقای صدر به مرحوم آخوند کرده - البته این همان اشکال حاج شیخ ره است و از ایشان گرفته شده - واضح شد.

الی هنا، جمع بین لحاظ آلی و لحاظ استقلاللی درست شد. حال کلام در این است که آیا مولی در یک تنزیل می تواند بگوید «هم اماره را به منزله قطع تنزیل کردم و هم مؤدی را تنزیل کردم به

منزله واقع؟ لازمه این کار، استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد است زیرا باید مرادش از «ظن» هم مضمون باشد و هم خود ظن.

خب به ما اینکه استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد را ما گفته ایم عقلا محال نیست، اگر گفتیم «ظن را تنزیل کردم به منزله قطع» و از ظن هم ظن را و هم مضمون بالعرض را اراده کنم و از قطع هم قطع را و هم مقطوع بالعرض را اراده کنم، نهایتاً می شود استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد. اگر کسی استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد را قبول کرد، کما اینکه ما گفتیم دیگر اشکال مرحوم آخوند ره نا تمام است. و للكلام تتمه

یک مطلبی را چند روز پیش عرض کردم. بعضی از آقایان، حال یا برداشت اشتباه کردند و موجب سوء تفاهم شده یا خدایی نکرده بر روی غرض مطالبی گفته اند. من که می گویم «مجتهد با موضوعات کاری ندارد» بدین معنی نیست که معنای صلاة و سفر و... را نمی خواهد بداند. اینها که ظواهر الفاظ هستند، بالاخر می خواهد روایت را معنی کند. ولی کدام موسسه موضوع شناسی تشکیل شده تا مثلاً بخواهد بفهمد معنای مؤونه چیست، یا معنای ربح چیست، یا معنای سفر چیست. اینها که معانی عرفی ست. مگر در صدر اسلام وقتی این روایت به عرف القاء شد یا این آیات شریفه القاء شد، آنها به موسسه موضوع شناسی می رفتند! در شبهات مفهومیه نیز مناقشه هست که اصلاً قول مجتهد حجت است یا حجت نیست؟ اگر مقلد نمی داند به کسی که در بلاد کبیره حرکت می کنند، مسافر گفته می شود یا خیر، اما مجتهد می داند، آیا قول او حجت است تا بتواند بگوید «تو مسافری و باید نماز را قصر بخوانی یا مسافر نیستی و باید نماز را تمام بخوانی».

مرحوم آقای خوئی و مرحوم شیخ الاستاذ می فرمودند که تقلید در شبهات مفهومیه درست است زیرا شبهه مفهومیه، شبهه حکمی است و شبهه حکمی کار مجتهد است. اما ما این را قبول نداریم. اگر انسان بداند که این مجتهد بیشتر از این چیزی که من می دانم، نمی داند قول او در شبهه مفهومیه حجت نیست.

اما اصلاً در شبهه مفهومی مجتهد اظهار نظر نباید بکند و لازم نیست، تفقه نیست. چرا نیابند مدینه «ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً»، بیاید در مدینه و در محضر پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین احکام را یاد بگیرید. اینها که موسسه موضوع شناسی نمی خواهد. آنهایی که خود را در موسسه های موضوع شناسی معطل کرده اند آیا واقعا می آیند و سفر را معنی می کنند؟! برای سفر پول خرج می کنند، این را که پیر زن روستایی هم بلد است و میگوید «مسافر هستی»، یا اینکه ربح چیست؟ مؤونه چیست؟ اینها موسسه می خواهد! اینکه مما یضحک به الثکلی ست.

اما مطالبی که نسب به اقتصاد عرض کردم. آقا مگر یک فقیه، حتی آنهایی که در فقه پزشکی کار می کنند باید بروند و یاد بگیرند که چطور آندوسکوپی می کنند! فقیه می گوید در این آندوسکوپی این احکام را باید رعایت کنید. اینکه این زخم سطحی هست یا سطحی نیست مگر ربطی به فقه پزشکی دارد.

أشهد بالله که بیست و اندی سال پیش خدمت مرحوم فاضل لنکرانی عرض کردم که حوزه افت تحصیلی و تقوایی کرده. بعد ها دیدم خود ایشان نیز قبول کردند و نیز دیدم بعضی از آقایان در این ملاقات های خود اعتراف کردند. این را می شود کسی انکار کند که حوزه امروز به شدت افت تحصیلی و تقوایی کرده! مگر دفاع از مذهب و فقها کار حوزه علمیه نیست! خب شما که فقه الاقتصاد، فقه الخانواده و... زدید. امکانات هم که زیاد است اما ما حصل آن کو! آقایان طلبه که حضوراً صدای من را می شنوید یا صوت را گوش می دهید، قضیه حوزه مثل قضیه بیمارستان می باشد. کسی که از نا به سامانی بیمارستان ضرر می کند مریض است. دکتر حقوق خود را می گیرد و می رود، پرستار حقوق خود را می گیرد و می رود، کارمند حقوق خود را می گیرد و می رود، بیچاره آن مریضی ست که به خاطر این نا به سامانی جان می دهد.

حرف من این است که آقایان طلبه که در حوزه آمده اید تا فقیه شوید، مجتهد شوید، با سواد شوید و به دین و مذهب خدمت کنید، خودتان به فکر خودتان باشد و الله قسم این راه ها اشتباه است. از این راه ها مجتهد در نمی آید. چند سال پیش سفیران هدایت آغاز به کار کرد، در

کجای عالم دیدید که یک کسی با چهار، پنج یا شش سال طلبگی عالم شود! این شخص حتی قادر نیست در روستا مسئله بگوید. بعد دیدن سفیران هدایت بی فایده است، الآن نمی دانم که آن را جمع کردن یا کم رنگ کردن.

حرف من این است که آقایان طلبه خودتان به خودتان رحم کنید. وقت و عمر شما حیف است مخصوصا کسانی که استعداد و دین دارند و برای فهم مسائل دین و اجتهاد وارد حوزه شدند. ببینید آقا سید ابوالحسن ره و آخوند ره و ... چه کار کردند و شما همان راه را بروید چرا که ضرر را شما می کنید. من واقعا عاجزانه از اساتید و علما در خواست می کنم و عرض می کنم که این طلبه ها ایتم هستند، هر کس به هر مقداری که می تواند به درد طلبه بخورد. امروز ما یک نفر را نداریم که ساده ترین مسائل را بتواند اجتهاد کند ولو سی سال هست که طلبه است.

فکر نمی کنم کسی با این حرف مخالف باشد. کسی که با این حرف مخالفت کند یا باید خیلی جاهل باشد و یا باید مغرض باشد.

می گویند: «کشور باید بداند طلوع فجر کی هست»، خب کشور دنبال آن برود و بدان اما این به مجتهد چه ربطی دارد. می گویند: «طلوع فجر از زاویه ۱۴ درجه است یا از زاویه ۱۶ درجه»، مگر در صدر اسلام که فرمود «كُلُّوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» این چیزها را متوجه می شدند! خلاصه این خیط است اما حقیقت آن چیست ... یک عده می خواهند تقویم بنویسند، یک عده می خواهند رشته نجوم کار کنند، خب بروند، مگر یک عده به رشته پزشکی نمی روند. اما طلبه ها، شما که به حوزه آمدی، رسالت اول حوزه اجتهاد در فقه و اصول است. اگر با این فقه الاقتصاد و فقه رسانه و فقه خانواده شما ها مجتهد شدید. چنانچه گمان می کنید مجتهد می شوید، خیلی خوب هر وقت رسیدید خبر کنید و بگویید «ما ده سال، بیست سال در آنجا درس خواندیم و مجتهد شدیم».

من باز عرض می کنم که آقایان طلبه ضرر به شما بر می گردد. مثالی که عرض کردم خیلی مثال دقیقی بود، آن که از نا به سامانی بیمارستان ضرر می کند مریض است. برق اتاق عمل روشن باشد، روشن نباشد دکتر حقوق خود را می گیرد، کارمند حقوق خود را می گیرد و می رود. بعد هم من توقع ندارم که این حرف من را قبول کنند زیرا اگر بعضی می خواستند قبول کنند دنبال این راه اصلا نمی رفتند. حرف من با طلبه هاست، طلبه جوان مستعد خودت به خودت ظلم نکن.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین لعنة الله علی اعدائهم اجمعین